

گیان فارسی نوین. یک زبانزدِ نادرست

دکتر ابوالقاسم پرتو

فرایند

در کارنامه‌های زبان‌های ایرانی، که اینک زبان یک تن از هفتاد و پنج تن مردم جهان است، سه دورک (۱) را بازشناسی کرده‌اند:

۱- دورک زبان فارسی باستان، زبانی که می‌گویند از زمان جدایی آن از مادر زبان آریایی، یا هزاره‌ی دویم پیش از زایش آغاز شده و تا سده‌ی سیم پیش از زایش در کار بوده است.

۲- دورک زبان فارسی میانه، که از سده‌ی سیم پیش از زایش پدید آمده و تا سده‌ی نهم پس از زایش به کار می‌رفته است.

۳- دورک زبان فارسی نوین، که از سده‌ی نهم پس از زایش آغاز و تا امروز دنباله یافته است.

آشکار است که دگرگشت‌ها ناگهانی نبوده و گمان می‌رود زبانشناسان چنین فرایندی را در پیوند دبیره (۲) بر ساخته‌اند. برخی نیز زبانهای ایرانی را به «مرده» و «زنده» پخش کرده‌اند. زبان نیاکان مردم ایرانزمین «مرده» و زبان فارسی نوین را زنده می‌دانند.

زبان‌های مرده

با بهره‌گیری از پیشگفتی که کشاورز به «هزار سال نثر فارسی» (۳) نوشته است، زبان‌های زیر در رده‌های زبان‌های مرده به شمار می‌آیند:

۱- زبان اوستایی، زبانی که گات‌ها و بخش‌های دیگری از اوستا بدان زبان

ایران زمین

نوشته شده، به دو انگیزه آن را نمی‌توان مرده و یا از میان رفته دانست. نخست آن که هنوز موبدان اوستا را با همان زبان زمزمه می‌کنند و این زبان در آیین‌های دینی به کار می‌رود و دیگر آن که برخی از واژگان اوستایی از راه زبان پهلوی با اندک دگرگونی به زبان فارسی نوین راه یافته است.

۲- زبان فارسی باستانی، زبان تیره‌های ایرانی که در نیمه‌ی یکم هزاره نخست پیش از زایش در نیمروز خوربری (جنوب غربی) (۴) پُشته‌ی (۵) ایران می‌زیسته‌اند و این همان زبان سنگ‌نبشته‌هایی است که به دبیره‌ی میخی در زمان شهریاری هخامنشیان کنده شده است.

۳- زبان اسکیت‌ها، زبان مردمی که از سده‌ی هشتم پیش از زایش تا سده‌ی پنجم پس از زایش در دشت‌های کرانه‌ی آپاختری (شمالی) دریای سیاه زندگی می‌کرده‌اند و از این زبان جز واژگانی که در نوشته‌های یونانیان باستانی آمده، نشانی بازممانده است.

۴- زبان ساک‌ها، زبان مردمی که در اپاختر سیر دریا و درتنگِ مَرغاب زندگی می‌کرده‌اند.

۵- زبان مادی، زبان تیره‌های ایرانی که در اپاختر پُشته‌ی ایران و نیمروز دریای خزر، در نیمه‌ی نخست هزاره‌ی یکم پیش از زایش، باشندده بوده‌اند و از این زبان چند واژه در نوشته‌های هرودوت و برخی سنگ‌نبشته‌های باستانی بازممانده است.

۶- زبان پارتی، که تا سده‌ی سیم پس از زایش در خراسان بزرگ و بخشی از دشت‌های اپاختری پشته‌ی ایران، رَوَاگ (۶) داشته است. از این زبان پاره‌ای از واژگان به زبان ارمنی راه یافته و برخی از نوشته‌های وابسته به مانی با آن زبان پدید آمده.

ایران زمین

۷- زبان پارسی میانه، که زبان پهلوی نیز نامیده می‌شود. از سده سیم تا سده هشتم پس از زایش و چه بسا تا سده‌های چهارم و پنجم پس از فراروی (هجری) زبان گفتن و نوشتن ایرانیان بوده و به ویژه در زمان ساسانیان زبان دربار و دیوان و موبدان بوده، مانی شاپورگان را بدین زبان نوشته و پاره‌ای از نوشته‌های زمان ساسانی که بازمانده، بدان زبان است. بی‌گمان زبان پهلوی را نمی‌توان در رده‌های زبان‌های مرده نهاد و در این باره، به دنبال گزارشی خواهیم داشت.

۸- زبان سغدی، که زبان مردم باستانی ماندگار در تنگ زرافشان و پیرامون آن بوده، نوشته‌هایی به این زبان از نیمه‌ی یکم سده‌ی هشتم پس از زایش، در ویرانه‌ی دژی بر کوه مَغ در تاجیکستان کنونی یافته‌اند و هم چنین یادمان‌هایی از سغدیان در ترکستان. این زبان را نیز نباید مرده پنداشت، زیرا که زبان یغنابی در تنگ یغناپ زرافشان بازمانده‌ی همان زبان است.

۹- زبان خوارزمی، که زبان مردم ماندگار در کرانه‌ی رود آمو بوده و در نوشته‌های تازی برخی از واژگان و زبانزدهای آن آمده است. (۷)

زبان پهلوی

زبان پارسی میانه یا زبان پهلوی، زبان مرده‌ای نیست. هرچند که پاره‌ای از واژگان پهلوی از زبان فارسی نوین دور افتاده‌اند (۸)، بیشینه‌ی واژگان در زبان فارسی نوین (که به دنبال نشان خواهیم داد که گزینش و کاربرد چند زبانزدی روا و بخردانه نیست) برگرفته از زبان پهلوی و یا بازگفت آن‌ها با اندک دگرگونی است. این نهاده را تا بدانجا می‌توان گسترش داد که زبان پهلوی را خاستگاه بنیادی زبان فارسی نوین دانسته‌ایم.

ایران زمین

دگرگونی‌ها گاه وابسته به گویش‌وات‌ها (حروف) است. چنان‌که در بسیاری از واژگان «پ» جای خود را به «ب» و «ت» جای خود را به «د» داده است. واژه آب در پهلوی آپ بوده و واژه ی آبادان، آباتان بوده است. آبستنی در پهلوی آبتنیه بوده. ولی گاه واژه در زبان فارسی به همان گونه به کار می‌رود که در پهلوی، برای نمونه آتش همان آتش پهلوی است. هرچند که آتور که همان آتش است، در نمای آذر به فارسی نوین راه یافته. شگفت است که پاره‌ای از واژه‌های پهلوی را ما فارسی‌زبانان رها کرده‌ایم و تازیان همان واژه‌ها را با مانک‌های (معانی) دیگر به کار می‌برند. برای نمونه در زبان پهلوی به «آب تیره» حَشِن می‌گفته‌اند و تازیان به زبر و ناهموار «حَشِن» می‌گویند. یا کهربا که در پهلوی کهرپای است، به گونه‌ی کهرَب در زبان تازی به جای الکترسیته به کار می‌رود. یا واژه پهلوی آئی یار یا یاریگر که به گونه‌ی عیار به تازی راه یافته، یا واژه‌ی صراط که برگرفته از سرات پهلوی است. از گروه واژگانی که برابر با «گناه» بوده‌اند، که برگرفته از گناک پهلوی است، تنها همین یک واژه بر جای است و واژگانی چون ویناس، آستانک، واچک، دَسَتک، ماندک، آستار و دیگرها رها شده و از یاد رفته‌اند. واژه‌ی گناه نیز به گونه‌ی «جُناه» به تازی راه یافته است.

شماره‌ی واژگان پهلوی که در زبان فارسی کنونی یا نوین به کار می‌رود، بسیار است. برای نمونه روان که همان «روان» پهلوی است. یا پاسبان که همان «پاسپَن» پهلوی است. یا نامی که «نامیک» است، یا زندانی که «زیندانیک» است. یا نیازان (محتاج) که «نیازان» است یا دوست که «دُست» است یا پتیاره که ?? است. یا دام که همان «دام» است، یا کام که همان «کام» است، یا نر که همان «نَر» است و دین که همان دین است که به تازی نیز رفته

ایران زمین

(۹)، یا تر که همان «تر» است و مرز که همان «مرز» است و سامان که همان «سامان» است. یا مُروارید که همان «مُرواریت» است و زنده یاد محمد معین در فرهنگ فارسی خود آن را برگرفته از «مرگرتیز» یونانی دانسته و شاهوار که همان «شاهوار» پهلوی و مزه که همان «مَزک» است. نیازی به آوردن همگی این واژه‌ها نیست، که با چنین گواهانی نمی‌توان پهلوی را زبانی مرده شمرد.

زبان فارسی نوین

زبان‌هایی که پیش از این نامشان برده شد، در گذرای زمان یکدست بوده و اگر هم دگرگشتی داشته‌اند، آن چنان نمایان نیست که در زبان فارسی نوین. برای نمونه زبان به کار رفته در ارداویرافنامه و بُندهشن که پس از تاخت تازیان به ایران نوشته شده، با نوشته‌های پهلوی زمان ساسانی، که بازمانده، همانند است. گفتیم که در رده بندی زبان‌ها، دورک زبان فارسی نوین را از سده‌ی نهم پس از زایش تا امروز دانسته‌اند. بررسی نوشته‌های فارسی در آن درازا برابر و همسان نیست. برای آن که به این نابرابری پی برده شود، به نمونه‌های زیر بنگرید:

(۱) از پیشگفت شاهنامه‌ی ابومنصوری، نوشته‌ی ابو منصورالعمری، در سال ۳۴۶ فراروی:

«و این را شاهنامه نام نهادند تا خداوندان دانش اندر این نگاه کنند و فرهنگ شاهان و مهتران و فرزندگان و کار و ساز پادشاهی و نهاد و رفتار ایشان و آیین‌های نیکو و داد و داوری و رای و راندن کار و سپاه آراستن و رزم کردن و شهر گشادن و کین خواستن و شیبخون کردن و آزرم داشتن و خواستاری کردن و این همه را بدین نامه اندر بیابند. پس این نامه‌ی شاهان گرد آوردند و

ایران زمین

گزارش کردند و اندرین چیزهاست که به گفتار مر خواننده را بزرگ آید و به هر کسی دادند، تا از او فایده گیرد و چیزها اندر این نامه بیابند که سهمگین نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گردد، دلپذیر آید.»

در آن چه آوردم تنها یک واژه‌ی تازی «فایده» دیده می‌شود، که باور دارم در آغاز «سود» بوده و به دنبال دستکاری رونویسان، دگرگون گشته، همچنان که نشانه‌های این دستکاری در شاهنامه‌ی فردوسی دیده می‌شود. در همین پیشگفت که در بیشینه‌ی دستنویس‌های شاهنامه آمده، این گفتار افزوده است، زیرا نه تنها درست نیست و هیچگونه پیوندی میان فردوسی و محمود غزنوی در کار نبوده (۱۰) واژگان تازی نمایشگر دستکاری است:

«و پس از آن که به نثر آورده بودند سلطان محمود سبکتکین حکیم ابوالقاسم منصورالفردوسی را بفرمود تا به زبان دری به شعر گردانید و چگونگی آن به جای خود گفته شود.»

۲) از ترجمه‌ی تفسیر تبری، گزارش برنُبی (قرآن) (۱۱) به تازی از محمد بن جریر تبری (طبری) در زمان شهریاری منصور پور نوح سامانی (۳۵۰ تا ۳۶۵) به دستور بلعمی وزیر گرانمایه و ایراندوست، از سوی گروهی نویسنده که ناشناخته‌اند به فارسی برگشته و اینک نمونه‌ای از این برگردان:

«۲۸۵- بگروید پیغامبر بدانچه بفرستاد سوی او از خداوند و گرویدگان همه بگرویدند به خدای و فریشتگان و نام‌های او و پیغامبران او، نه جداکنیم میان یکی از پیغامبران او و گفتند بشنیدیم و فرمان بردیم، آمرزش خواهیم در تو خداوند ما و سوی تو است بازگشتن»

«۲۸۶- نه خواهد خدای از هیچ تنی مگر به «طاقت» او، او راست آن چه ساخت و بر اوست آن چه ساخت خداوند ما مگیر ما را اگر فراموش کنیم یا

ایران زمین

«خطا» کنیم، خداوند ما مَنه بر ما باری چنان که نهادی آن را بر آن کس‌ها
کز پیش ما، خداوند ما منه بر ما آن چه نه «طاقت» است ما را بدان و
«عفو» کن مارا و بیامرز ما را و «رحمت» کن بر ما که تویی خداوند و
یاری کن ما را بر گروه «کافران».»

۳) در همان زمان است که سرایندگانی چون رودکی، دقیقی و فردوسی پدید
آمده‌اند که نمونه‌ای از سروده‌ی فردوسی را می‌آوریم:

پرسیدش از دوستان کهن
که باشند هم گوشه و هم سخن
چنین داد پاسخ که از مرد دوست
جوانمردی و داد دادن نکوست
همان دوستی با کسی کن بلند
که باشد به سختی تو را یارمند
دگر، با خردمند مردم نشین
که نادان نباشد بر آیین و دین
نداری دریغ آن چه داری ز دوست
اگر دیده خواهد، اگر مغز و پوست
چو با راستی باشی و مردمی
نبینی جز از خوبی و خرمی

در این نمونه یک واژه‌ی تازی نیامده ولی در شاهنامه گاه واژگان تازی دیده
می‌شود، که برخی از آنها را باید به شمار کسانی گذاشت که به رونویسی از
آن پرداخته و چون با پاره‌ای از واژگان پارسی شاهنامه آشنا نبوده‌اند به پسند
خویش واژه‌ی تازی به جای واژه‌ی پارسی نهاده‌اند. بگذریم از این که فردوسی

ایران زمین

خود با پیش‌بینی «آینده‌ی زبان فارسی» در نامه‌ی «سعد وقاص» واژگان تازی را با واژگان پارسی درآمیخته است. نمونه‌ی دستکاری را عبدالحسین نوشین در واژه نامک نشان داده و آن جایگزینی «دیر» به جای «وین» است که تاکستان است.

و این هم نمونه‌ای از سروده‌های رودکی، که شوربختانه کار بزرگش «کلیله و دمنه» از میان رفته:

گنبدی نهمار بر برده بلند

نش ستون از زیر و نَز؟ بر سرش بند

واژه‌ی نهمار پارسی و برابر با عظیم است.

جوان چون بدیده آن نگاریده روی

به کردار زنجیر مرغول موی

که به گفته «اسدی» در «لغت فرس»: مرغول زلف بر پیچیده بُود، که امروز ما این واژه‌ی پارسی زیبا را رها کرده و به جایش «مجعد» را به کار می‌بریم.

مهر جویی ز من و بی مهری

هده خواهی ز من و بی مهری

این واژه هده چنان که در لغت فرس آمده: «حق باشد». در زبان پارسی دو واژه‌ی هده و بی‌هده را برابر «حق» و «باطل» تازی داشته‌ایم. شگفت است که کسروی به نادرست «بی‌هده» را «بی‌نتیجه» دانسته، و هوده یا هده را با «نتیجه» برابر گرفته است.

به هر روی این‌ها نمونه‌هایی بود از نوشته و سروده در زمان سامانیان که زبان دربار و دیوان و مردم پارسی بوده (۱۲)، ولی از زمان غزنویان، که شوربختانه

ایران زمین

پلید مردی به نام حسن میمندی؟؟ دستور می دهد: «همه مناشیر و امثله به زبان تازی نویسند»، تُندابه ی واژگان تازی به سوی زبان فارسی سرازیر می شود. شگفت آن که بزرگمردانی چون زکریای رازی و ابن سینا نَسک (۱۳) هایشان را به زبان تازی می نویسند و هرچند ابن سینا نوشته هایی به زبان فارسی نیز دارد، ولی این نوشته ها برکنار از آسیب درآمیختن با واژگان تازی نیست. برای نمونه از «معراجنامه» در زیر نمونه ای می آوریم و یادآور می شویم نویسنده در ۴۳۷ درگذشته است:

۴) از عالم محسوساتِ اعراضِ نمودم و به مددِ عقلِ غریزی بر اثرِ فیضِ قدسی روان شدم. بر اثر جبرئیل بُراق دیدم بداشته، یعنی عقل فعال که غالب بر قوه های قدسی است. ولکن مدد او به عقول بیش از آن رسد که بدین عالم کون و فساد و از عقول علوی است.

ناصرخسرو که از برجسته ترین فرزندان و سرایندگان ایران به شمار می رود و زندگی درازی داشته (۱۴) (۳۹۴-۴۸۱) در نوشتن «سفرنامه» به شیوه ی فارسی زمان سامانی بازگشته:

۵) شهر مصر بر کنار نیل نهاده است، بر درازی و بسیاری کوشک ها و منظرها، چنان است که اگر خواهند آب به ریسمان از نیل بردارند، اما آب شهر همه سقایان آورند از نیل، بعضی به شتر و بعضی به دوش و سبوها دیدم از برنج دمشقی که هر یک سی من آب گرفتگی و چنان بود که پنداشتی زرین است، یکی مرا حکایت کرد که زنی است پنج هزار از آن سبو دارد که به مزد می دهد، هر سبویی ماهی به یک درم و چون بار بسپارند باید سبو درست بازسپارند.

ولی همان ناصرخسرو در برخی از سروده هایش، زیر بار کاربرد واژگان تازی رفته

ایران زمین

است، برای نمونه:

مکان نیستی تو نه دنیا نه دین را

کمین‌گاه ابلیس نحس لعینی

فساد و جفا و بلا و عنا را

بر احرار گیتی قرار مکینی

این تندابه‌ی واژگان تازی چنان به سوی نوشته‌های فارسی تاخته که نمونه‌هایی از این گونه به دست داده است. آن چه در زیر می‌خوانید بخشی از «اخلاق ناصری» نوشته‌ی خواجه نصیرالدین توسی. او پس از شکست خورشاه واپسین فرمانروای اسماعیلی به هلاکو، ایلخان مغول پیوسته و تا هنگام درگذشت (۶۵۷) از نزدیکان و برکشیدگان او بوده است.

۶) هر موجودی را از موجودات نفیس یا خسیس، لطیف یا کثیف خاصیتی است که هیچ موجودی دیگر با او در آن شرکت ندارد و تعیین و تحقق ماهیت او مستلزم آن خاصیت است. شمشیر را خاصیتی است در مضا و روانی در بریدن و اسب را خاصیتی در مطاوعت سوار و سبکی در دویدن که هیچ چیز دیگر را در آن با ایشان مشارکت صورت نبندد. کمال هر چیزی در تمامی صدور خاصیت اوست از او و نقصان او در قصور آن صدور یا عدمش.... بلکه آن معنی قوت ادراک معقولات و تمکن از تمیز و رویت است که بدان جمیل از قبیح و مضموم از مسعود بازشناسد و برحسب اداره در آن تصرف کند.

شگفت است که در روزگاران ما که برخی از کاربرد واژگان تازی روی گردانیده و نوشته‌هایشان سراسر آکنده از زبان سره و ناب پارسی است، گروهی از خرده‌گیران به ریشخندشان پرداخته و یادآور می‌شوند که شما از زبان سعدی و حافظ

ایران زمین

به زبانی مرده و از میان رفته روی آورده‌اید. زبانی که باید از این پیروی کرد در باور آنان زبانی است که نمونه‌اش را از گلستان در زیر می‌آوریم. سعدی در (۶۵۶) می‌زیسته است:

۷) حالی که من این سخن بگفتم عنانِ طاقتِ درویش از دست برفت. تیغ زبان برکشید و اسب فصاحت در میدان وقاحت جهانید و بر من دوانید و گفت چندان مبالغه در وصف ایشان بکردی و سخن‌های پریشان‌بگفتی که وهم تصور کند که تریاق‌اند یا کلید خزانه ارزاق، مستی متکبر مغرور و محجب نفور مشتغل مال و نعمت و مفتنن جاه و ثروت که سخن نگویند الا به سفاهت و نظر نکنند الا به کراحت. فقرا را به بی‌سر و پایی منسوب کنند و علما را به گدایی معیوب گردانند. به عزت مالی که دارند و به عزتِ جاهی که پندارند برتر از همه نشینند.

و این هم نمونه‌ای از سروده‌هایی که در گلستان آمده:

توانگران را وقف است و نذر و مهمانی
زکات و فطره و اعتاق و هدی و قربانی

در نیمه‌ی دویم سده‌ی چهارم فرازوی (هجرت) سپهبد مرزبان پور رستم پور شروین که از شهریاران تبرستان بوده به شیوه‌ی کلیله و دمنه، نسکی فراهم آورده با سرنامه‌ی «مرزبان نامه» که با دریغ بسیار از میان رفته، در نیمه‌ی یکم سده‌ی هفتم کسی به نام «سعدالدین وراوینی» به گمان خویش آن را به زبان فارسی برگردانده است. هم او درباره‌ی کار سپهبد مرزبان می‌گوید: او: «آن عالم معنی را به لغت نازل و عبارات سافل در چشم‌ها خوار گردانیده» یا به سخن دیگر نویسنده‌ی مرزبان نامه با کاربرد واژگان پست و فروافتاده، یک جهان سخن را بی‌مایه و بی‌بها گردانیده است و وراوینی دریغش آمده که «این

ایران زمین

عروس زیبا درون پرده خمول بماند» و «همان زمان زوایای آن بگردید، و جنایای اسرار آن به نظر استبصار تمام بدیده و طلسم ترکیب آن از هم فروگشاده است»

برآیند کار نوشته‌ای است که فرهیختگان دانشگاه دیده، اگر بخواهند بخشی از آن را بخوانند و دریابند، ناگزیر از کاربرد فرهنگ «آندراج» اند. این نمونه‌ای از مرزبان نامه است که علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی که به «تصحیح و تحشیه» آن پرداخته بر آن است که «الحق در عذوبت انشا و سلاست عبارت و روانی کلام کمتر کتابی بدان پایه می‌رسد»، نمونه‌ای از این نوشته:

۸) از سر غُصه غبن خویش قصه به پادشاه نوشت که این نوخره حاشا السامعین معلول علتی است از علل عادیه که اطباء وقت از مجالست و مواکلت او تجنب می‌فرمایند. شهریار چون قصه برخواند فرمود نوخره را دیگر به حضرت راه ندهند و مصرت حضور او از درگاه دور گردانند. از محرومی از سعادت قربت و مهجوری از آستان خدمت سنگ صبر بر دل بست و نقد عنایت پادشاه بر سنگ ثبات می‌آزمود تا خود عیار اصل یچه موجب گردانیدست و نقش سعایت او بچگونه بسته‌اند آخرالامر چون از جلالت کار آگهی یافت جمعی را از ثقات و اثبات ملک و امنا و جلساء حضرت که محل اعتماد پادشاه بودند حاضر کرد و...

در این روزگاران، گروهی چسبیده‌اند به همان شیوه‌ی نوشتن و رواندی که نمونه‌اش، برگردان «حکمه‌الاشراق» شهاب‌الدین یحیی سهروردی از سوی دکتر سید جعفر سجادی است:

۹) به طور کلی هر امری و حکمی و همی که مخالف یا مقتضای عقل است باطل است و عقل هیچگاه حکمی که مخالف با مقتضای حکم عقلی دیگر

ایران زمین

باشد نمی‌کند. برخلاف وهم که احکامی مناقض و مخالف با احکام عقل و خود صادر می‌کند.

و برخی کوشیده‌اند که شیوه‌ی نوشتن را ساده کنند و تا اندازه‌ای از کاربرد واژگان تازی بپرهیزند. ملک‌الشعار بهار یکی از آنان است و این بهره‌ای از داستان «نیرنگ سیاه» اوست:

۱۰) آفتاب گرم از بالای درخت‌ها تافته و از خلال برگ‌ها و شاخه‌ها در فرش خیابان نقره‌پاشی می‌نمود. باد کم‌هممه‌ای شاخه‌های کوچک را حرکت می‌داد. بلبل هنوز آواز می‌خواند و زنجره هنوز به خواندن شروع نکرده بود. این قبل از ظهر بود. همان وقتی که چند نفر بچه و بزرگ باعجله از آن سر خیابان به طرف این‌ها می‌شتافتند و هر کدام چویدستی‌ها بلند خودشان را روی شانه نهاده بعضی هم از قبل از وقت سنگ‌ها و چوب‌ها را در دست سبک سنگین می‌نمودند.

و سرانجام گروهی، که این نویسنده کمترین در رده‌ی آنان است، بآنند که زبان پارسی به خودی خود و جداسر از هر زبان دیگر، برای بازتاب اندیشه و بازگفت برداشت و شناخت، دارنده‌ی واژگان ساده، آمیزه و زیانزدها است و نیازی ندارد که برای سرشاری، دست درریوزگی به سوی زبان‌های دیگر دراز کند. در این زمینه از دیرباز یغمای جندقی و گاه امین‌الدوله و به دنبال احمد کسروی و دیگران کوشیده‌اند که نوشته‌هایشان ساده، به گوش آشنا و دور و برکنار از واژگان بیگانه باشد. برای نمونه بخشی از نوشته‌ی حسین وحیدی را برگرفته از «شهر روشن زرتشت» در زیر می‌آوریم:

۱۱) زرتشت گفت: من کسی نیستم که با بدی بسازم و با بدان سازگاری کنم. من دوست نیکان و دشمن بدانم و با آن که راه راستی و اندیشه‌ی نیک را

ایران زمین

پپوید، دوست و با آن که با من بستیزد در ستیز خواهم بود. من هرگز راه راستی را، که مزدا و پایه‌ی بنیادین دین بهی است، از دست نمی‌نهم و با همه‌ی گزندگی که به من برسد، هم‌چنان در راه خود پیش می‌روم.

سه نوشته شماره‌ی ۹، ۱۰، ۱۱ که تا اندازه‌ای همزمانند، هویداگر راستینی زبانزدی هستند که احمد کسروی در «زبان پاک» به کار برده و آن «چند زبانی» است. چندزبانی که هم‌اکنون در زبان فارسی دیده می‌شود، میوه‌ی گرایش نویسنده به سوی زبان‌های دیگر است. نویسنده‌ای از واژگان بیگانه می‌رمد و نویسنده‌ای کاربرد برخی از واژگان بیگانه را روا می‌داند و نویسنده‌ای شیفته‌ی واژگان تازی و خودفروخته به فرهنگ دیگران است.

پرسش این است که آیا می‌توان سراسر این نوشته‌ها را که در هزار و اندی سال فراهم آمده‌اند، زیر سرنامه‌ی (عنوان) «فارسی نوین» جایگزین کرد. به راستی پیشگفت شاهنامه‌ی ابو منصور کجایش همانند با نوشته‌ی خواجه نصیر طوسی و وراوینی و سجادی است؟ آیا رواتر نیست که در این فرایند گامه‌هایی چون «زبان دری»، «زبان آمیخته»، «زبان ساده» و «زبان پاک» را شناسایی و زبانزد نادرست «فارسی نوین» را یکسره رهاکنیم؟

۱- دورک=دوره که تازی گشته آن است، بنگرید به فرهنگ فارسی به پهلوی دکتر بهرام فره‌وشی

۲- دبیره=خط (واژه یاب)

۳- سازمان کتابهای جیبی، تیرماه ۱۳۴۵

۴- درباره‌ی چهار سوی بنگرید به نوشته‌ی احمد کسروی

۵- پشته=فلات (واژه یاب)

۶- رواگ=رواج که تازی گشته آن است از ریشه پهلوی رواکنتاری و رواک

ایران زمین

(فرهنگ پهلوی - واژه یاب)

- ۷- برای آگاهی بیشتر بنگرید به هزار سال نثر پارسی از کریم کشاورز
- ۸- بنگرید به رویه‌ی ب فرهنگ فارسی به پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۷۴۹، چاپ دوم
- ۹- برخی برآنند که دین از آکدی به تازی رفته، نه از پهلوی
- ۱۰- برای آگاهی بیشتر بنگرید به دروغی بزرگ درباره‌ی فردوسی و محمود غزنوی، از همین نویسنده، چاپ پنجم، انتشارات ایرانزمین
- ۱۱- ملانا جلال‌الدین محمد در مثنوی به جای قرآن، واژه‌ی پارسی نبی از ریشه پهلوی را به کار برده است
- ۱۲- در زمان سامانیان نیز واژگان تازی در نوشته‌ها رخنه کرده‌اند. برای نمونه بنگرید به برگردان تاریخ تبری، کار ارزشمند ابو علی محمد بلعمی که در ۳۵۲ فرازوی انجام شده و «حدود العالم» که در ۳۷۲ فرازوی نوشته شده، با این همه شماره‌ی واژگان تازی در این نوشته‌ها اندک است.
- ۱۳- نسک=کتاب
- ۱۴- برای آگاهی درباره‌ی اندیشه‌های بنگرید به اندیشه‌های ایرانی، از همین نویسنده.